



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



تحریر قیام حسینی
در مکتب تاریخنگاری
اسلامی ایرانی

نوروز اکبری زادگان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تحریر قیام حسینی در مکتب تاریخنگاری اسلامی ایران

نویسنده:

نوروز اکبری زادگان

ناشر چاپی:

نوروز اکبری زادگان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	تحریر قیام حسینی در مکتب تاریخنگاری اسلامی ایران
۶	مشخصات کتاب
۶	چکیده
۶	مقدمه
۷	سخنی در باب منابع
۷	اشاره
۷	اخبار الطوال اثر ابوحنیفه احمد بن داود دینوری (متوفی ۲۸۱ یا ۲۹۰ هـ)
۸	الرسال و الملوک (تاریخ طبری ۳۱۰ - ۲۲۴ هـ)
۸	تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء از حمزه بن حسن اصفهانی
۸	مقاتل الطالبیین
۹	مواردی از تحریفات نهضت حسینی در این منابع
۹	آیا شریک بن اعور از بزرگان شیعه بود؟
۱۰	توطئه ابن زیاد برای دستگیری مسلم و بیم او از بروز عصبیت
۱۰	اظهار عدم اطلاع حر از نامه‌های شیعیان کوفه به امام حسین
۱۱	شروط پیشنهادی امام حسین به عمر سعد
۱۲	عکس العمل خشن عمر سعد در برابر رجزهای سنان بن انس
۱۳	برخورد ابن زیاد و یزید با سر مطهر حسین
۱۳	گریه تأثرآمیز برای امام حسین
۱۴	دلجویی و مهر یزید نسبت به اسیران و زنان اهل بیت
۱۵	پاورقی
۱۷	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

تحریر قیام حسینی در مکتب تاریخنگاری اسلامی ایران

مشخصات کتاب

نویسنده: نوروز اکبری زادگان

ناشر: نوروز اکبری زادگان

چکیده

قیام امام حسین (ع) از دید مکتب تاریخنگاری اسلامی ایران موضوع مهمی است که پرداختن بدان پژوهشهای گسترده‌تری را می‌طلبد. از آنجا که این حادثه مهم در تاریخ تشیع، همواره از سوی دشمنان آگاه و دوستان جاهل، خواسته و ناخواسته با اغراض گوناگون سیاسی، مذهبی و... در معرض تندباد تحریف واقع گردیده و هاله‌هایی از تحریف رخسار این قیام الهی و نجاتبخش را احاطه کرده، رسالت هر محقق دردمند شیعی را صد چندان نموده است. تلاش ما در این پژوهش فشرده، گامی هر چند ناچیز برای رسیدن به این آرمان الهی است. بدون شک جامعه اسلامی معاصر امام حسین (ع) در آستانه سقوط عظیمی قرار گرفته بود زیرا قرآن و دستورات الهی آن، سنت نبوی و سیره علوی به فراموشی سپرده شده بود و در آن وضعیت دشوار اقدامی جدی برای اصلاح اوضاع نابسامان امت اسلامی جز از سوی نواده پیامبر (ص) یعنی امام حسین (ع)، از کس دیگری انتظار نمی‌رفت. سعی ما در این تحقیق همچنان که از موضوعش هویدا است، بررسی مواردی از تحریفات نهضت حسینی در مکتب تاریخنگاری اسلامی ایران تا پایان قرن چهارم هجری است؛ لذا برای آشنایی بیشتر با سبک تاریخنگاری منابع مذکور به ویژگیهای کلی مکتب تاریخنگاری اسلامی ایران در هر کدام از این مآخذ اشاره نموده و با داده‌های منابع هم‌عصرشان مقایسه کرده‌ایم و متذکر می‌شویم. گرچه اطلاعات این آثار به نوبه خود در معرفی نهضت حسینی سهم بسزایی دارند ولی پاره‌ای تناقضات قابل تأمل در آنها یافت می‌شود که نقد و ارزیابی آنها ما در راستای تحلیلی حقیقی از نهضت امام حسین (ع) یاری می‌نمایند.

مقدمه

با روی کار آمدن یزید به عنوان خلیفه مسلمین، اوضاع کلی حوزه‌ی خلافت اسلامی کامل متحول گردید و جامعه اسلامی آن روزگار در آستانه سقوطی عظیم قرار گرفت چه یزید برخلاف معاویه که علی‌رغم دنیاپرستی خود حداقل در رعایت ظواهر اسلامی سعی داشت، وی آشکارا سنت نبوی و ضروریات دینی را به باد استهزا می‌گرفت. در چنین وضعیت ناهنجاری که وجدان مذهبی رو به تباهی کامل می‌رفت و قداستی برای احکام اسلامی متصور نبود، پاسخ به دعوت شیعیان کوفه که به عنوان پایگاهی مهم در حوزه خلافت اسلامی همچنان مطرح بود، و اصرار یزید بر گرفتن بیعت از معارضان خلافتش به هر قیمت ممکن، بویژه از امام حسین (ع)، جامعه اسلامی را در وضعیت بسیار دشواری قرار داده بود که اقدامی برای اصلاح اوضاع نابسامان آن جز از سوی نواده پیامبر (ص) یعنی حسین بن علی علیهم‌السلام از کس دیگری انتظار نمی‌رفت. در حقیقت اگر بنا بود از آن پس جامعه اسلامی حیاتی داشته باشد، بدون شک می‌بایستی در مسیر سنت نبوی و سیره‌ی فراموش شده علوی قرار می‌گرفت تا دیگر بار بازگشت به قرآن و فرمانهای الهی آن، زنگار هر گونه شرک و عصیتهای قومی و قبیله‌ای را از دامان جامعه اسلامی پاک کند و با سلاح امر به معروف و نهی از منکر با هر هوی پرستی و ستمگری و فساد و تباهی و تعطیل حدود الهی مبارزه‌ای جدی آغاز گردد و این مهم نیازمند موج عظیمی از آگاهی توده‌ها بود تا از کربلا برخیزد و بیداری وجدان امت اسلامی را تضمین نماید. اما قابل توجه است که

این نهضت مقدس اسلامی همواره از سوی دشمنان گاه و دوستان نادان در سراسر تاریخ پرافتخار تشیع، خواسته و ناخواسته در معرض تندباد تحریف واقع شده است و تا غبار تحریف از رخسار این قیام الهی و نجاتبخش برگرفته نشود، بسیاری از حقایق هدایتگرش همچنان ناآشنا و مهجور خواهد ماند. این موضوع رسالت هر محقق دردمند شیعی را صد چندان می‌کند. تلاش ما در این پژوهش مختصر، گامی هر چند ناچیز برای رسیدن به این آرمان مقدس است. ان شاء الله

سخنی در باب منابع

اشاره

در ابتدا باید یادآور شد که مکتب تاریخنگاری اسلامی ایران از آغاز دوران شکل‌گیری خود همچنان تحت تأثیر مکتب تاریخنگاری اسلامی بوده است و مورخان این دوره از زبان عربی در ارائه آثار خود بهره می‌گرفتند. لذا با توجه به زبان علمی این دوره که عربی بود و مورخانی چون ابوحنفیه دینوری، حمزه اصفهانی و دیگران عمدتاً به زبان عربی می‌نوشتند. «مورخان مذکور گرچه از نویسندگان محلی عرب پایین‌تر نبودند ولی برای کار خود در وطنشان تحریک و انگیزه کمتری یافتند. آنها بالعکس مجبور بودند از شیوه‌ی ویژه‌ی سود جویند که سنت اسلامی برای آنان به ارث گذاشته بود» [۱]. در خلال شکل‌گیری مکاتب تاریخنگاری اسلامی به دلایلی چند، پرداختن به علم رجال و شناخت و ذکر حالات راویان حدیث و تعیین صحت و سقم روایات آنها از همین روزگار رواج روایات، که روح غالب بر مکاتب تاریخنگاری این دوره بود، آغاز شد. در این دوره عوامل جعل حدیث فراوان بود زیرا: «اولاً: ارزشی که محدثان و حافظان حدیث در اجتماع داشتند، عده‌ای بی‌مایه و شهرت‌طلب را برای ورود در جرگه محدثان بدین کار وادار می‌ساخت. ثانیاً: اغراض سیاسی و فرقه‌ای نیز عامل مهم و مستقلاً در این مورد به شمار می‌رفت؛ در نتیجه احادیث فراوان از زبان منابع حدیث به رسول اکرم (ص) و یا در حوزه تشیع به ائمه اهل بیت (ع) نسبت داده می‌شد» [۲]. از آنجا که شیوه منابع عمده مکتب تاریخنگاری اسلامی در ایران تا پایان قرن ثب و ضبط روایات بدون اعتنایی چندان به صحت و سقم آنها بوده است لذا تا حدی طبیعی به نظر می‌آید که در باب قیام امام حسین (ع) در این منابع، احادیث متناقض با یکدیگر یافت شود. البته بررسی قیام حسینی در این منابع خود نیاز به تتبع گسترده‌تری دارد که در حوره این تحقیق نیست و آنچه بیشتر مورد نظر ماست، بررسی روایات متناقضی است که هاله‌ای از تحریف نیز به خود گرفته و پژوهش در این مقوله را حساستر می‌نماید. اینک به اختصار ویژگیهای چهار منبع مهم مکتب تاریخنگاری اسلامی ایران را تا پایان قرن ۴ هجری یادآور می‌شویم:

اخبار الطوال اثر ابوحنفیه احمد بن داود دینوری (متوفی ۲۸۱ یا ۲۹۰ هـ)

ابن الندیم در الفهرست می‌نویسد: «وی از بصریان و کوفیان، بهره‌های فراوان علمی برده و این سکیت و پدرش نیز مطالب زیادی فرا گرفته است و علاوه بر اینکه در علوم زیادی مثل نحو و لغت و هندسه، حساب و علم هیأت متبحر بوده، در روایت و حکایت نیز مورد اعتماد و به صداقت معروف بوده است». وی درباره‌ی واقعه کربلا- و شهادت امام حسین (ع) بحث مفصلی نکرده و بیشتر مطالبی را که ذکر [۳] کرده است بجز اندکی، با تفاوت مختصری در منابع دیگر این دوره از جمله تاریخ طبری یافت می‌شود. در عین حال برخی معتقدند که گرایش نسبی به عنصر ایرانی در اخبار الطوال آشکارا مشهود است؛ مثل ذکر داستان مختار و همراهان او و... البته اختناق حاکم بر آن عصر را نباید نادیده گرفت. شیوه‌ی نگارش دینوری در نقل مطالب این گونه است که غالب از ذکر نام سلسله اسناد خودداری کرده و این گرچه [۴] بر شیوایی و راحتی کلام او، تا اندازه‌ای افزوده، ولی به نوبه خود از اشکالات عمده‌ای است که بررسی روایات او را از دیدگاه علم رجال مشکل می‌کند.

الرسل و الملوك (تاریخ طبری ۳۱۰ - ۲۲۴ هـ)

تاریخ بزرگ طبری مرجعی مهمی برای مورخان پس از او بوده است. طبری در علوم مختلفی چون تفسیر و حدیث سرآمد معاصران خود بود. ویژگی مهم طبری این است که وی بیش از اندازه به گردآوری اسناد و روایات از قرون گذشته تا زمان خود عنایت داشت. طبری دامنه کار خود را به تاریخ، جنگها و فتوحات محدود ساخت. وی کمتر زحمت جرح و تعدیل و نظایر آنها را به خود می‌داد، بدین جهت درباره هیچیک از ائمه (ع) اخبار جامعی ندارد. او این اطلاعات را به شیوه‌های گوناگون و با آوردن سلسله اسناد و روایان متعدد به سرانجام رساند. وی در این زمینه و موضوعات دیگر دریایی از علم در سینه داشت. [۵]. طبری در نقل احوال و روایات، نهایت دقت را به کار بسته است، اما اگر چیزی با عقل خواننده سازگار نیاید، این ذهن و فکری طبری نیست که مسئول است و باید جواب بگوید، بلکه مسئول آن، راوی داستان، حدیث یا خبری است که آن را نقل کرده است. [۶]. طبری از تألیفات معاصرانش نیز بهره‌ها گرفته و از آنجا که بیشتر در عراق می‌زیسته، منابع عمده او در نقل روایات بیشتر از عراق بوده است. طبری در نقل تاریخ امویان، اخبارش را از ابی‌مخنف، عوانه بن حکم، مدائنی، واقدی، عمر بن شبه و هشام بن محمد کلبی اقتباس کرده است. بیشتر روایات طبری درباره‌ی قیام امام حسین علیه‌السلام از مقتل ابی‌مخنف است. ابن‌الدینم می‌گوید: «علما بر آنند که ابومخنف بیش از دیگران در امر عراق و اخبار و فتوحات وارد بود». [۷] نجاشی در کتاب رجال خود هشام بن محمد کلبی از عالم به علوم انساب و ایام عرب و معروف به فضل و علم می‌داند. [۸] عوانه بن حکم بن عیاض بن وزر بن عبدالحارث کلبی نیز از علمای کوفیان و راوی اخبار و عالم به شعر و نسب است و از کتب او تاریخ و کتاب سیره معاویه و بنی‌امیه را نام برده‌اند. [۹] در مورد مکتب تاریخنگاری طبری به نظر می‌رسد که وی به سبب دیدگاه فقهی‌اش غالباً از جناح حاکم و خلفای اموی و عباسی طرفداری کرده است - مثل اخباری که در مورد خلافت معاویه و یزید ذکر می‌کند ولی قابل توجه است که در مورد قیام امام حسین (ع) مفصلترین شرح را ارائه می‌دهد - گرچه از جو متشنج به سود امویها نیز کاملاً متأثر بوده است، اما به هر حال به این دلیل که فقهی صاحب مکتب بوده از مکاتب و مذاهب فقهی منتسب به سلطه حاکم مستقل بوده است و تقریباً از افراط و جانبداری ناپسند، که آفت هر تاریخنگار است، برکنار مانده است. [۱۰].

تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء از حمزه بن حسن اصفهانی

ابن‌الدینم در الفهرست او را ادیب و مصنف و اهل اصفهان می‌داند [۱۱] ابن‌اثیر در باب قیام امام حسین (ع) گزارش تحلیلی مختصری ارائه می‌دهد که به نوبه خود قابل توجه است. به نظر می‌رسد گرچه توضیح فشرده‌ی حمزه اصفهانی از قیامهای علویان و بویژه امام حسین (ع) بسیار مختصر و موجز است و مواردی از تحریف در اثر او یافت نمی‌شود ولی بخوبی توانسته است در چند جمله به هدف قیام امام حسین (ع) از دیدگاه یزید بن معاویه اشاره کند و به صراحت پرده از روی دشمنیهای امویان با علویان بردارد. آنچه به نظر ما مهمتر می‌آید این است که گرچه شیوه نگارش تاریخ حمزه اصفهانی اختصار است ولی بیشتر به تحلیل این واقعه نظر داشته تا ذکر صرف وقایع و این به سهم خود می‌تواند حاکی از شکل‌گیری تفکر تاریخی مکتب تاریخنگاری ایرانی - اسلامی باشد که اساس آن از اواخر قرن چهارم هجری پایه‌ریزی شده است.

مقاتل الطالبین

اثر دیگر مقاتل الطالبین از علی بن‌الحسین بن محمد بن احمد القرشی الاصبهانی معروف به ابوالفرج اصفهانی (۳۵۶ - ۲۸۴ هـ است). ابوالفرج علی‌رغم نسبتش به بنی‌امیه از مذهب شیعه زیدیه پیروی می‌کرد؛ در بغداد به تحصیل علم پرداخت و بخش عظیمی

از عمر خود را در خدمت آل بویه و بخصوص مهلبی وزیر گذرانید. [۱۲] به نظر می‌رسد پرداختن ابوالفرج به تاریخ علویان متأثر از حمایت آل بویه بوده است. ابن الندیم، ابوالفرج را شاعر و مصنف و ادیب و تا حدی محدث می‌داند و معتقد است که منابع اسناد و روایات او یا کتبی به خط مؤلف و یا اصولی مورد اتفاق همگان است. [۱۳]. تألیف او مقاتل الطالبیین از اسناد معتبر در شرح وقایع و شهادت آل علی (ع) است. ابن شاکر در عیون التواریخ به صراحت گفته است که ابوالفرج مذهب تشیع داشت و ابن اثیر در الکامل شیعی بودن او را موجب تعجب می‌داند و ذهبی نوشته با اینکه وی از بنی امیه بود، مذهب تشیع داشت. علاقه اصفهانی به خدمت آل بویه و حسن مهلبی و لطف آنان به وی از همین عاطفه‌ی مذهبی سرچشمه می‌گرفته است. [۱۴] اخباری را که ابوالفرج نقل می‌کند غالباً بدون نقد و اظهار نظر ذکر شده و گاهی اخبار مکرر و یا متناقض در اثرش مشاهده می‌شود ولی با اینکه استادش، طبری هر خبر را با سلسله اسناد متصل و رجال و منبع آن ذکر کرده، بعضی محدثان اهل سنت مثل ابن جوزی و ابن تیمیه به سبب تشیع او، اخبارش را تضعیف کرده‌اند. [۱۵].

مواردی از تحریفات نهضت حسینی در این منابع

آیا شریک بن اعرور از بزرگان شیعه بود؟

آنگاه که خبر بیعت نکردن امام حسین (ع) با یزید به کوفه رسید، بزرگان کوفه مثل سلیمان بن سرد و شبت بن ربیع و مسیب بن نجبه و دیگران نامه‌هایی به حضرت نوشتند و او را به کوفه دعوت نمودند. آنان در نامه‌هایشان نوشته بودند... «انه لیس علینا امام، فاقدم علینا، اینک ما امام نداریم، پس به سوی ما بشتاب». امام حسین (ع) نیز دعوتشان را اجابت نمود و پسرعموی خود مسلم بن عقیل را نزد آنان فرستاد. چون مسلم وارد کوفه شد، با راهنمایی مسلم بن عوسجه به خانه هانی بن عروه که از بزرگان شیعیان بود، راه یافت. پس از آنکه قریب هزار نفر از شیعیان در خانه هانی با مسلم بیعت کردند، معقل غلام ابن زیاد با طراحی توطئه‌ای از پیش اندیشیده به بهانه اینکه یکی از شیعیان علوی شام است و می‌خواهد مبالغی را نزد امام شیعیان یا نماینده او ببرد به خانه هانی راه پیدا کرد و از جریان رفت و آمدهای شیعیان با مسلم کاملاً مطلع شد، آنگاه بی‌درنگ ابن زیاد را نیز مطلع ساخت. [۱۶] دینوری می‌نویسد: «... هانی بن عروه با «شریک بن اعرور» بصری هم که از بصره با ابن زیاد به کوفه آمده بود، دوستی داشت. شریک در بصره دارای شرافت و منزلت بود. هانی او را در منزل خود جای داد. شریک از بزرگان شیعیان بود و هانی را بر یاری مسلم تشویق می‌کرد. شریک در خانه هانی شدیداً بیمار شد... [۱۷] و پس آن جریان ملاقات ابن زیاد با هانی و دیدار او با شریک بن اعرور ذکر می‌کند. نکاتی که در تحلیل این روایت به نظر می‌رسد عبارتند از: ۱- اگر این روایت را بپذیریم و صحت آن جای هیچگونه تأملی نداشته باشد - که این چنین نیست - این نکته مهم مطرح می‌شود که برخی از اشراف شیعیان با ابن زیاد و دستگاه اموی رابطه‌ی بسیار نزدیکی داشته‌اند، در حالی که از گزارشهای بیشتر منابع برمی‌آید آنان ارتباط چندانی با دستگاه اموی نداشتند و بیشتر تحت تأثیر تهدیدات و تطمیع ابن زیاد قرار گرفتند و مسلم را تنها گذاشتند و نهایتاً با امام حسین (ع) نقض بیعت نمودند. همچنانکه منابع تاریخی می‌نویسد، مهمترین اقدامات اشراف کوفه به تحریک ابن زیاد نسبت به مردم کوفه عبارت بود از: وعده‌ی احسان و بخشش از سوی ابن زیاد، تهدید به اینکه به زودی لشکر شامی فرامی‌رسد، بهره‌ی آنان از بیت‌المال قطع می‌شود و ابن زیاد جنگجویان از مردم کوفه را به مأموریت‌های جنگی به شام می‌فرستد. [۱۸]. ۲- قابل تأمل است که این روایت را فقط دینوری ذکر کرده، آن هم بدون ذکر سلسله اسناد که شیوه‌ی معمول تاریخنگاری دینوری است و لذا نمی‌توان چندان اعتنایی بدان نمود. علاوه بر این در برخی از کتابهای رجال شیعه مانند رجال کشی، رجال نجاشی و الفهرست شیخ طوسی (ره) هیچگونه نامی از او ذکر نشده است. ۳- نکته دیگر اینکه اگر شریک بن اعرور از بزرگان شیعیان بصره بود، اولاً: چرا منابع تاریخی همچنانکه گفته شد از

ارتباط او با اشراف کوفه و دیگر شیعیان ذکری به میان نیاورده‌اند و ثانیاً: چرا به همراه ابن زیاد به کوفه آمده است؟ ۴- آیا کسی که تا این حد مورد اعتماد ابن زیاد بوده و با آن همه شور و التهاباتی که در کوفه جریان داشته، خود را موظف به ملاقات او بداند، چگونه می‌تواند از بزرگان شیعیان باشد؟! ۵- برخی مورخان شیعی و کوفی مثل ابن اعثم در مورد شریک بن عبدالله ابن الاعور همدانی تصریح دارند که: «او در موافقت ابن زیاد از بصره آمده بود» [۱۹] بنابراین نمی‌توان اعتنایی به روایت دینوری کرد.

توطئه ابن زیاد برای دستگیری مسلم و بیم او از بروز عصیبت

دینوری در مورد جریان دستگیری مسلم بن عقیل روایتی را بدون ذکر سلسله سند ذکر نموده که جای تأمل دارد؛ او می‌نویسد: «ابن زیاد به عبید بن هرث گفت صد تن از قریش را گسیل دار و خوش نداشت کس دیگری غیر از قریشیان گسیل دارد و از بروز عصیبت بیم داشت، آنان آمدند و خانه‌ای را که مسلم در آن بود محاصره کردند و...» [۲۰]. ابتدا باید یادآور شویم که قسمت اول این روایت را منابع دیگر نیز ذکر کرده‌اند ولی قسمت دوم که می‌گوید ابن زیاد از بروز عصیبت بیم داشت، در واقع تلحیل دینوری است. [۲۱]. این تلحیل دینوری به نظر ما به دلایلی چند نمی‌تواند مقبول باشد و به نوبه خود تحریفی در جریان دستگیری مسلم تلقی می‌گردد: ۱- تلاش دینوری در جهت تحلیل این واقعه می‌تواند گامی نوین در شیوه تاریخنگاری این دوره باشد که او را از سایر مورخان که صرفاً به نقل وقایع عنایت داشته‌اند، متمایز کند. نکته مهم اینکه در صورت صحت این تحلیل، ابن زیاد می‌خواست با این کار توجیهی برای دستگیری مسلم به دست آورد و بگوید هم‌قبیله‌ایهای مسلم (یعنی قریشیان) بودند که مسلم را دستگیر نمودند و نیز احتمال دارد برای آن باشد که او را زنده دستگیر کند و شاید این احتمال را نیز می‌داد که مسلم و یارانش با قریشیان درگیر نخواهد شد. آیا این خود دلیلی بر بروز عصیبت‌های قومی تلقی نمی‌شود! و آیا با حربی عصیبت‌های قبیله‌ای به جنگ عصیبت‌ها رفتن رفتن؟ ۳- چطور است که اینجا عبیدالله بن زیاد ترس از بروز عصیبت داشت ولی آنجا که اشراف کوفه را تهدید و تطمیع می‌نمود تا آنان با نفوذی که در میان قبایل خود دارد موجباتی را فراهم سازند تا مسلم تنها بماند زنده کردن مجدد عصیبت‌های قومی مطرح نبود؟ و آیا ابن زیاد با این کار از شرافت‌های قومی و قبیله‌ای و مقبولیت اشراف قبایل کوفه به نفع خود و دستگاه اموی سود نجست؟! ۴- به نظر می‌رسد این بیم کاملاً بی‌مورد بوده است زیرا به شهادت منابع دیگر تاریخی در بخش‌های دیگری از تاریخ حوادث کربلا، به نوعی ظریف به عصیبت‌های قبیله‌ای دامن زده شده است مثل امان‌نامه گرفتن شمر برای چهار تن از فرزندان علی (ع) که از قبیله او بودند و جواب رد دادن از سوی حضرت ابوالفضل (ع) و برادرانش و...

اظهار عدم اطلاع حر از نامه‌های شیعیان کوفه به امام حسین

هنگامی که سپاه حر و امام حسین (ع) در مقابل یکدیگر قرار گرفتند و نماز ظهر فرارسید، پس از اذان، سپاه حر به همراه او به امام حسین (ع) اقتدا نمودند، نماز عصر که تمام شد، امام حسین (ع) در ضمن خطبه‌ای فرمود: «... ما اهل بیت به کار خلافت شما، از این مدعیان ناحق که با شما رفتار ظالمانه دارند، شایسته‌تریم.. اگر ما را خوش ندارید و حق ما را نمی‌شناسید و رأی شما جز آن است که در نامه‌هایتان به من رسیده و فرستادگانتان به نزد من آورده‌اند، از پیش شما باز می‌گردم...». حر گفت: «ما نمی‌دانیم که این نامه‌ها که می‌گویی چیست؟». آنگاه حسین (ع) خورجینی که پر از نامه‌ها بود پیش روی او ریخت. حر گفت: «در همین جا می‌مانیم تا دستور از ابن زیاد برسد... شاید خدا کاری پیش آرد که سلامت دین من در آن باشد و آلوده به چیزی در کار تو نشوم.» [۲۲] به نظر می‌رسد که این اتفاق منابع نسبت به بی‌اطلاعی حر و سپاهش صحیح نباشد، زیرا: ۱- آیا مگر حر از فرماندهان عالی‌رتبه ابن زیاد نبوده که او را به چنین مأموریت مهمی فرستاده است؟! ۲- چگونه ممکن است آن همه مسأله و سر و صدا در کوفه باشد - مثل شورش کوفیان، آمدن ابن زیاد از بصره به کوفه، محاصره قصر ابن زیاد توسط شورشیان و شهادت مسلم و هانی و... و حر

هیچگونه اطلاعی از آنها نداشته باشد؟!۳- در حالی که منابع تاریخی درباره‌ی عدم حضور حر در کوفه، در دوران امارت ابن زیاد چیزی نگفته‌اند و ساکت مانده‌اند، آیا می‌توان گفت که حر از جزئیات کوفه کاملاً بی‌اطلاع بوده است؟۴- آیا این اظهار بی‌اطلاعی خود نمی‌توانست توجیهی برای حر و حاکی از عدم تمایل او برای دخالت قاطع نظامی در مقابله‌ی با امام حسین (ع) باشد، زیرا همانطور که یادآور شدیم، حر گفت: «شاید خدا کاری پیش آورد که سلامت دین من در آن باشد».۵- آیا با وجود آن همه تحریف در سنت نبوی و بازگشت به سنتهای جاهلی و در وضعیتی که حر و سپاهش به امام حسین (ع) اقتدا می‌کنند و برای آنها مسلم بود که حسین (ع) «نه تنها از دین محمد (ص) بیرون نرفته بلکه حتی برای اقامه‌ی نماز جماعت از فرستاده حاکم قانونی سزاوارتر است»، [۲۳] باز هم مقبول می‌افتد که حر همچنان بی‌اطلاع باشد؟۶- آیا همین حر نبود که در برخورد با مولایش حسین (ع) متحول شد و در مقابل لشکر کوفیان آمد و ابراز داشت که: «ای مردم کوفه، مادرتان عزادارتان شود و بگرید که او را (حسین (ع)) دعوت کردید و چون پیامد تسلیمش کردید، می‌گفتید: خویشان را برای دفاع از او به کشتن می‌دهید، اما بر او تاخته‌اید که خونش بریزید...». [۲۴] و آیا ذکر چنین روایتی نمی‌تواند محتمل باشد که اینگونه قضاوتها درباره حر ناشی از عملکرد بعدی حر به نفع امام حسین (ع) بوده و لذا طبیعی بود که برای آن دسته از روایان که عمدتاً جانب سلطه اموی را داشتند، ناخوشایند باشد.

شروط پیشنهادی امام حسین به عمر سعد

طبری از ابی مخنف و او از مجالد بن سعید و مصعب بن زهیر و دیگر روایان نقل کرده که پس از اولین ملاقات نسبتاً طولانی امام حسین (ع) با عمر سعد در کربلا - که کاملاً خصوصی بود - امام حسین (ع) پیشنهادهایی بدین شرح مطرح نمود: الف: یا مرا بگذار تا از همانجا (مکه و مدینه) که آمده‌ام بازگردم. ب: یا بگذار سوی یکی از مرزها روم و حقوق و تکالیفی همانند آنها داشته باشم. ج: یا بگذار که پیش یزید روم و دست در دست او نهم که در کار فیما بین، رأی خویش را بگوید. طبری در ادامه این روایت نوشته است که: عبیدالله بن زیاد چون نامه عمر بن سعد را خواند که پیشنهادهای حسین (ع) در آن بود، گفت: «این نامه‌ی مردی است که اندرزگوی امیر خویش است و مشفق قوم خویش، بله می‌پذیرم». ولی شمر بن ذی الجوشن برخاست و گفت: «حالا که به سرزمین تو آمده و کنار توست او را می‌پذیری... اگر از این دیار برود قوت و عزت از آن او باشد و تو ضعیف و ناتوان خواهی شد، لذا ابن زیاد پذیرفت و نامه‌ای به شمر بن ذی الجوشن داد که تکلیف عمر سعد را در برخورد با امام حسین (ع) مشخص کرده بود؛ بدین صورت که اگر بیعت کرد با او به سلامت رفتار کن و اگر امتناع کرد با آنها بجنگ، تو فرمانده آنها باش، گردن او را بزن و سرش را نزد من آر (و ثب علیه فاضرب عنقه و ابعث الی برأسه). [۲۵]. شیخ مفید ره نیز روایتی را نقل کرده است که عمر سعد این شروط را قبول کرد اما عبیدالله به او نوشت: نه و حرمت نیست تا دست در دست من نهد. حسین (ع) گفت: به خدا هرگز چنین نخواهد شد. [۲۶] روایتی را نیز ابن اعمش ذکر کرده که معقولتر به نظر می‌رسد. او می‌نویسد: «... می‌گویند عمر سعد در نامه‌اش به ابن زیاد نوشت: ... [حسین (ع) می‌گوید] اکنون که آمدم عهد بشکستند و به قول خود وفا نکردند، حال که چنین است باز می‌گردم و به مکه می‌روم. [۲۷] البته این سخن با مفاد خطبه امام حسین (ع) خطاب به حر و سپاهیان مطابقت دارد و می‌تواند نشانه‌ی روشنی از مظلومیت فرزند پیامبر (ص) باشد. [۲۸]. آنچه در مورد شروط پیشنهادی مذکور به نظر می‌رسد این است که: ۱- این روایت گرچه از ابی مخنف نقل شده ولی نمی‌باید تمام موارد آن درست باشد با این حال بر فرض اینکه عمر سعد و ابن زیاد شروط مزبور را کاملاً می‌پذیرفتند، دیگر انگیزه و فلسفه‌ای برای قیام امام حسین (ع) متصور نبود، در حالی که کاملاً بالعکس بود. لذا بر فرض قبول دو شرط اول، شرط سوم که مسأله بیعت با یزید باشد اصلاً درست به نظر نمی‌رسد زیرا امام حسین (ع) هیچگاه حاضر نمی‌شد با یزید بیعت کند و سیره‌ی آن حضرت، خطبه‌ها و نامه‌هایش به معاویه، مؤید این مطلب است. ۲- شاید عمر سعد برای توقف کار در همین مرحله به منظور درگیر نشدن با حسین (ع) چنین سخنی را افزوده باشد همچنانکه شیخ مفید نیز نوشته است که عمر سعد این شرایط

را قبول کرد. همچنین قابل توجه است که عمرسعد از ابتدای مأموریتش چندان رغبتی بدین کار نداشت و تنها هوس دست یافتن به حکومت ری او را منفعل نموده بود [۲۹] به گونای که در روز عاشورا در جواب بریر که او را نصیحت می‌کرد گفت: راست می‌گویی ای بریر، هر کس با حسین بن علی (ع) و فرزندان او جنگ کند و حق ایشان از ایشان بگرداند، جای او در آتش خواهد بود. لکن ای بریر ملک ری بزرگ است و دل از امارت آن بر نتوان گرفت و شقاوت بر من مستولی شده است. و همینطور از جواب نامه ابن‌زیاد به عمرسعد نیز می‌توان این مطلب را دریافت. چنانکه ابن‌زیاد نوشته بود: «ای پسر سعد تو به راحتی و آسایش طمع کرده و می‌خواهی شانه از زیر بار خالی کنی، کار را با این مرد یکسره کن و دست از جنگ با او بردار و به هیچ پیشنهادی از او راضی نشو، جز آنکه حکم مرا گردن نهد.» [۳۰]. ۳- دیگر اینکه احتمال دارد که اینگونه اضافات بر روایات اسلامی، ساخته و پرداخته طرفداران دستگاه اموی برای تحریف حرکت امام حسین (ع) و عدم بیعت حضرتش با یزید باشد. علامه زین‌عاملی نیز در این زمینه نوشته است: «و لذا این حرف که امام حسین (ع) در کربلا خواست که بگذارند یا به شام بروند و یا با یزید بیعت کند و یا اجازه دهند به سمت یکی از مرزها بروند، بسیار دور از حقیقت است.» [۳۱]. در خلال روایاتی که طبری در مورد پیشنهادهای امام حسین (ع) به عمرسعد آورده، روایت دیگری از ابی‌مخنف و او از عبدالرحمن بن جندب و او نیز از عقبه بن سمعان (از یاران نزدیک امام حسین (ع)) ذکر شده که از همه‌ی روایاتی که در این باب آمده، صحیحتر به نظر می‌آید. متن روایت این چنین است که عقبه بن سمعان گوید: «من همراه امام حسین (ع) از مدینه به مکه و از مکه به عراق رفتم و هرگز جدا نشدم تا وقتی که شهید شد و هیچ سخنی با مردم، در مدینه، مکه، بین راه، در عراق و در میان سپاه نفرمود، مگر اینکه همه را شنیدم. به خدا سوگند که در سخنانش با مردم هیچگاه چنان حرفی را نزد و کسی هم گمان نمی‌کرد که او دست در دست یزید بگذارد و نفرمود که به مرزی از مرزهای اسلام برود. اما فرمود که بگذارید تا در این زمین پهناور به نقطه‌ای بروم تا وقتی که ببینم جریان کار مردم به کجا می‌انجامد.» [۳۲]. ۵- با توجه با روایت عقبه بن سمعان، چنین می‌نماید که از همان ابتدای ملاقات امام حسین (ع) با عمرسعد شایعاتی مبنی بر قبول این شروط وجود داشته است.

عکس‌العمل خشن عمر سعد در برابر رجزهای سنان بن انس

طبری از ابی‌مخنف روایت کرده است که پس از شهادت حسین (ع) سنان بن انس بر اسب سوار شد و مردی دلیر و شاعر بود و عقلش خللی داشت و بر در خیمه‌ی عمر بن سعد ایستاد و به بانگ بلند شعری خواند با این مضمون: او قر رکابی فضه و ذهابا انا قتلت الملک المحجبا قتلت خیر الناس اما و ابا و خیرهم اذ ینسبون نسبایعنی رکابم را از طلا و نقره سنگین کن که من شاه پرده‌دار را کشته‌ام کسی را کشته‌ام که پدر و مادرش از همه بهتر و چون مردمان، نسب خویش را گویند، نسب وی از همه والاتر است. در ادامه این روایت آمده که عمر عد به سنان بن انس گفت: «شهادت می‌دهم که دیوانه‌ای و هرگز سالم نبوده‌ای، او را پیش من آرید و چون بیاورندش با چوب او را بزد و گفت ای دیوانه! چرا چنین سخن می‌کنی، به خدا اگر ابن‌زیاد بشنود گردنت را می‌زند. (و الله لو سمعک ابن‌زیاد لضرب عنقک). [۳۳]. ۱- گر چه ابی‌مخنف این روایت را ذکر نموده ولی اینکه گفته شده، که سنان بن انس شاعر و دلیر بود و نقص عقلی داشت، صحیح به نظر نمی‌رسد زیرا چگونه ممکن است کسی عقلش خلل داشته باشد، اشعاری به این شیوایی بگوید و در خلال ابیاتش از یکسو پرده از انگیزه‌های دنیاطلبی خود و همفکرانش بردارد و از سوی دیگر شرافت نسبی و شخصیت والای نواده‌ی پیامبر (ص) را با این زیبایی بیان نماید؟ ۲- سؤال دیگر این است که آیا عکس‌العمل خشن عمرسعد برای دیوانه بودن «سنان» بوده و یا آنکه خود چنین فضایی را برای امام حسین (ع) قائل نبوده و یا تحمل شنیدن آن حقایق را نداشت. گر چه عمر بن سعد نیز به شهادت منابع تاریخی از همان آغاز و بویژه تا صدور فرمان نهایی ابن‌زیاد توسط شمر به او از رویارویی با حسین (ع) احتیاط می‌کرد. ۳- فی الواقع طبیعی بود که اگر سنان بن انس از دیدگاه عمرسعد کار با ارزشی را انجام داده باشد، پس

باید همانطور که خود او هم انتظار داشت تشویق می‌شد و هدایایی می‌گرفت نه اینکه بالعکس تنبیه شود! اما آنچه در لابلای ذکر اینگونه روایات پنهان مانده است، در واقع فضائل حقیقی آن بزرگوار بود، گر چه این بار از زبان دشمنی جاهل و دنیاپرست بیان می‌شد! ۴- آن چنانکه از متن روایت برمی‌آید کار سنان بن انس زشت و ناپسند بوده است و اگر فی الواقع چنین بوده (که هست) چرا عمر سعد زشتی کار خود را نمی‌بیند، آنگاه که فریاد می‌زد: «چه کسی داوطلب می‌شود اسب بر حسین بتازد...! و خود نیز بی تفاوت، شاهد آن صحنه تأثرانگیز باشد که فرزند پیامبر (ص) بدان صورت مورد اهانت قرار گیرد. [۳۴]. ۵- آنچه در یک تحلیل نهایی به نظر می‌رسد این است که عکس‌العمل تند عمر سعد بیشتر به خاطر بی‌پروایی سنان بن انس در ذکر آن همه فضایل باشد که البته از دیدگاه او ارزشش از طلا و نقره کمتر بوده! و عمر سعد می‌دانست، نه به خاطر زشتی این عمل، بلکه بدان سبب که اگر در مقابل ابن‌زیاد نیز اینگونه بی‌پروا سخن به میان آورد، بی‌درنگ گردنش را خواهد زد.

برخورد ابن‌زیاد و یزید با سر مطهر حسین

ابی‌مخنف از حمید بن مسلم نقل می‌کند پس از آنکه سر امام حسین (ع) را در مقابل ابن‌زیاد (در کوفه) نهادند شروع کرد با چوبدستی خود به دندانهای حضرت زدن؛ در این میان زید بن ارقم برخاست و ضمن اعتراض گفت: به خدا پیامبر (ص) را می‌دیدیم که بر این دو لب بوسه می‌زد و ابن‌زیاد گفت: اگر پیرو خرف نشده بودی، گردنت را می‌زدم. [۳۵]. طبری درباره‌ی مجلس یزید و برخورد او با سر مطهر امام (ع) روایتی را با آب و تاب کمتری ذکر کرده که یزید با چوبدستی به سر مبارک حضرت می‌زد و از آن میان «ابوبرزه اسلمی» فریاد زد که چوبت را به یکسو بر، به خدا بارها دیدم که دهان پیامبر (ص) بر دهان وی بوسه زد. [۳۶]. آنچه در مورد روایات مزبور به نظر می‌آید این است که: ۱- طبری جریان مجلس ابن‌زیاد و چوب زدن به سر مطهر امام (ع) را با آب و تاب بیشتری ذکر نموده است امام در مورد مجلس یزید فقط به ذکر یک روایت اکتفا می‌کند و بیشتر به مناقب و برخوردهای مثبت یزید با اهل بیت می‌پردازد که متعاقباً درباره آن سخن خواهیم گفت. ۲- تذکر این نکته ضروری است که اولاً: انتساب این برخوردهای اهانت‌آمیز به ابن‌زیاد و یزید با توجه به سیره‌ی عملی آنان چیزی دور از ذهن نیست. ثانیاً: گر چه شیخ مفید (ره) نیز جریان اهانت به سر را به ابن‌زیاد در کوفه نسبت می‌دهد و ذکری از اهانت یزید به میان نمی‌آورد ولی در عوض یعقوبی مورخ شیعی این جریان را به مجلس یزید نسبت می‌دهد. [۳۷] با این حال قابل تأمل است که بیشتر منابع غیرشیعی که تحت تأثیر افکار این دوره به سود امویان بوده‌اند، این جریان را به ابن‌زیاد در کوفه نسبت می‌دهند و به نوعی سعی در تطهیر دامان یزید دارند.

گریه نأثر آمیز برای امام حسین

طبری روایتی را با سلسله اسناد خود (هشام بن محمد کلبی از عبدالله بن یزید بن روح بن زبناع الجذامی، از پدرش غاز بن ربیع جرش‌ی حمیری) نقل می‌کند که: ... نزد یزید بن معاویه بودم که «زحر بن قیس» (کسی که توسط ابن‌زیاد به همراه تنی چند، سرهای شهدای کربلا را برای یزید فرستاد) نزد یزید آمده و خبر داد که حسین (ع) را با هیجده تن از خاندان و شصت تن از شیعیانش که سوی ما آمده بودند به دستور ابن‌زیاد کشتیم و بیش از یک نیمروز طول نکشید و اینک سرهایشان را به حضور شما آورده‌ایم... و نیز گفته شده است که: چشم یزید اشک‌آلود شد و گفت: «از اطاعت شما بی‌کشتن حسین (ع) نیز خشنود می‌شدم، خدا پسر سمیه را لعنت کند، به خدا اگر کار وی به دست من بود، می‌بخشیدمش، خدا حسین (ع) را رحمت کند» و گویند که چیزی به زحر بن قیس عطا نکرد. [۳۸] بلاذری نیز روایتی را به همین مضمون از حصین روایت می‌کند که: وقتی مولایم یزید بن معاویه سر امام حسین (ع) را در پیش روی خود دید گریه کرد و گفت: وای بر این کار ابن‌مرجان و می‌گفت: اگر بین آنها رحمی بود، این کار انجام نمی‌گرفت. [۳۹]. دینوری نیز در اخبار الطوال این روایت را همانند طبری نقل می‌کند ولی به جای زحر بن قیس می‌گوید که

شمر بن ذی الجوشن جریان وقایع را برای یزید توضیح داده است. [۴۰]. در تحلیل اینگونه روایات به نظر می‌رسد که: ۱- با دقت در مجموع برخوردهای یزید با امام حسین (ع)، دروغ‌پردازیهای این راویان کاملاً آشکار است. ۲- از آنجا که سلسله راویان اینگونه روایات ضعیف به نظر می‌رسد و بویژه از نظر منابع شیعی مورد وثوق نیستند همچون حصین که از دوستان بسیار نزدیک ابن زیاد است، اخبار آنان نیز دور از حقیقت به نظر می‌رسد. ۳- قابل توجه است که به احتمال زیاد نقل اینگونه روایات بویژه در تاریخ طبری، بی‌ارتباط با دیدگاه سیاسی فقهی طبری نباشد زیرا وی بنا به دیدگاه خود همیشه سعی در مراعات جانب سلطه حاکم را داشته و اوضاع زمانه نیز، که تفکرات جانبدارانه از امویان را اقتضا می‌کرد، هم در این موضعگیری او بی‌تأثیر نبوده است. ۴- آیا از خلیفه‌ای که خود اظهار داشته است که: «... من (یزید) از جهل معذور نیستم و به علم نیز اشتغال ندارم...!» امکان وقوع چنین اهانت‌هایی نیست؟! [۴۱]. ۵- آیا یزیدی که اینک اشک تماشایی می‌ریزد، همان کسی نبود که در فرمانش به ابن زیاد نوشت: به من خبر رسیده که حسین بن علی (ع) از مکه حرکت کرده و به سرزمینهای تو روی آورده است، جاسوسان بر او بگمار و بر راه‌ها نگهبانانی در کمین او بگذار و به بهترین وجه در این مورد قیام کن و... آیا یزید همان کسی نبود که به عمرو بن سعید دستور داد از شام به بهانه‌ی به جای آوردن حج با گروهی به مکه بیایند و مأموریت داد که آن حضرت را دستگیر کرده و به نزد یزید ببرند و گرنه او را بکشند...؟! [۴۲] آیا اگر اختلاف بین یزید و امام حسین (ع) اختلافی عمیق و ریشه‌دار بود و حسین (ع) به مثابه دشمن و مانعی در برابر خلافت بناحق یزید محسوب می‌شد، پس اشک یزید در وضعیتی که مانعی مهم از پیش‌پایش برداشته شده چه مفهومی دارد؟ در حالی که همین یزید در خطابه‌اش گفته بود: «من سوگند یاد می‌کنم که نه بهشتی در کار است نه جهنمی». [۴۳] و امام حسین (ع) نیز در باب اهداف قیامش علیه خلافت غاصبانه یزید فرموده بودند: «من از برای اصلاح امت جدم محمد (ص) بیرون می‌شوم و می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر را برپای دارم و در این باب از جدم پیامبر (ص) شنیده‌ام که می‌فرمود: سرانجام حسین (ع) کشته شدن خواهد بود. [۴۴]. ۶- آیا امام حسین (ع) به معاویه نوشته بود که: «... من فتنه‌ای بزرگتر از خلافت تو بر این امت اسلامی سراغ ندارم... و چه جرمی بالاتر از اینکه تو از مردم برای پسرت (یزید) که شراب می‌خورد و با سگان بازی می‌کند، بیعت گرفته‌ای!» [۴۵]. ۷- نکته دیگر اینکه مگر یزید به ولید بن عتبه والی مدینه، درباره کسانی که با او قصد بیعت ندارند، نگفته بود: «... اگر به طوع و رغبت با من بیعت کردند، نیکو، و گرنه به عنف از ایشان بیعت بگیر و هر کس از آنها بیعت نرکد، گردن او را بزن و سر او را نزد من بفرست و...» [۴۶]. آیا این سخن یزید را می‌توان نادیده گرفت که خطاب به امام سجاد (ع) گفت: «... ای پسر حسین (ع) پدرت با من خویشاوندی خود را برید و حق مرا نادیده گرفت و در سلطنت من به نزاع با من برخاست، پس خدا با او چنان کرد که دیدی!...» [۴۷]. ۹- آیا با دیدن همه دلایل عقلی و نقلی، گریه یزید در شهادت و مصائب امام حسین (ع) صحت دارد؟ و بر فرض که چنین باشد آیا یزید برای ظاهرسازی بین مردم و ترس از فراگیر شدن آثار شهادت آن حضرت، دست به چنین حرکت عوام‌فریبانه‌ای زده است؟ گرچه به نظر می‌رسد قصد نهایی این روایات تطهیر دامان یزید از آن فاجعه‌ای بود که بر جهان اسلام وارد کرده بود، در عین حال، نقل اینگونه روایات با روایت چوب زدن یزید به سر مبارک امام حسین (ع) که امثال طبری نقل کرده‌اند، کاملاً متناقض است.

دلجویی و مهر یزید نسبت به اسیران و زنان اهل بیت

دینوری در اخبار الطوال گفته است پس از آنکه یزید چشمانش اشک آلود شد، فرمان داد تا زنان و فرزندان را به سوی حر مسرای او برند و هرگاه یزید غذا می‌خورد، علی بن حسین (ع) و برادرش عمر را فرامی‌خواند و همراه او غذا می‌خوردند... آنگاه یزید دستور داد آنان را به بهترین وجهی مجهز کنند و به مدینه فرستاد. [۴۸]. در باب این روایت که در جعلی بودن آن جای تردیدی نیست می‌توان گفت که: اولاً: تأثر یزید چنانکه گفتیم جای تأمل داشت! ثانیاً: در کتابهای رجال علمای بزرگی چون شیخ مفید ره،

شیخ طبرسی و حتی منابع همعصر دینوری، آنجا که اسامی فرزندان امام حسین (ع) را ذکر نموده‌اند از فرزندى به نام عمر یاد نشده است. ثالثاً: هدف از جعل اینگونه روایات چیزی جز توجیه جنایات یزید نیست و این اخبار ساخته و پرداخته و طرفداران بنی‌امیه است. وضعیت تاریخی که دینوری در آن می‌زیست نیز بی‌تأثیر در نقل اینگونه روایات نبوده است زیرا در آن روزگار دستگاه خلافت عباسی سخت‌ترین فشارها و شکنجه‌ها را بر شیعیان تحمیل می‌کرد و همچنانکه گفتیم شاید در اختصار گویی دینوری بی‌تأثیر نبوده است. طبری روایات دیگری نیز در این باره از هشام و او از عوانه بن حکم کلبی نقل کرده است بدین مضمون: ... یزید دستور داد هر چه از زنها گرفته‌اند دو برابر به آنها بدهد، و یا اینکه هنگامی که هند دختر عبدالله بن عامر بن کریر، زن یزید از جریان اسارت اهل بیت آگاهی یافت، یزید به او گفت: بر پسر پیامبر (ص) و نخبه قریش فغان کن و سیاه پوش که ابن‌زیاد شتاب کرد و او را بکشت که خدایش بکشد و این روایت که سیکنه (س) دختر امام حسین (ع) می‌گفت: هیچکس را که منکر خدا باشد، از یزید بن معاویه بهتر ندیدم. [۴۹]. طبری بلافاصله پس از این روایت باز از همان راوی، روایتی را نقل می‌کند که یزید به مردم اجازه ورود به مجلس داد و چون بیامدند با چوب‌دستی به سر امام حسین (ع) که پیش روی او بود می‌زد و سپس روایت اعتراض ابوبرزه اسلمی را ذکر می‌کند. [۵۰]. درباره روایاتی که از طبری نقل شد، نکات مهمی را یادآور می‌شویم: ۱- آیا هنگامی که یزید به زعم خود می‌پندارد که آنچه بر سر امام حسین (ع) و اهل بیت (علیهم‌السلام) وارد شده، استحقاقاً آن را داشته‌اند، اینگونه مهربانیها چگونه توجیه می‌شود؟ [۵۱]. ۲- بیشتر روایات از این دست، همانطور که قبلاً- نیز یادآور شدیم برای تطهیر دامان یزید است. ۳- آیا آنگاه که آن مرد شامی سرخ‌رو از یزید می‌خواهد که فاطمه دختر امام حسین (ع) را به او ببخشد و او عکس‌العملی در این رابطه انجام نمی‌دهد و رضایت ضمنی خود را اعلام می‌دارد و نه تنها در آن وضعیت با حمایت زینب (س) و تهدیدات او به یزید بود که این توطئه خنثی شد، چگونه دختر امام حسین (ع) یزید را تطهیر می‌کند و می‌گوید کسی را بهتر از یزید ابن معاویه ندیده‌ام! [۵۲]. ۴- به فرض که یزید نسبت به اهل بیت (س) رأفت و نرمش نشان داده باشد آیا عمل او نمی‌تواند از بیم رسوایی بیشتر او باشد؟ سخن در باب قیام حسین (ع) را با این شعر به پایان می‌بریم که: ایها القاتلون جهلا حسینا ابشرو بالعذاب و التکیل کل اهل السما یدعو علیکم من نبی و ملاک و قبیل [۵۳]. ای کسانی که از روی نادانی حسین (ع) را کشتید، آگاه باشید که عقوبت الهی شما را فرارسد و همه اهل ایمان از پیامبر (ص) و فرشتگان و دیگران شما را لعنت می‌کنند.

پاورقی

- [۱] تابیوئر، فلیکس، مکتب تاریخنگاری در اسلام (مجموعه مقالات)، «مکتب تاریخنگاری اسلامی در ایران»، ترجمه و تدوین یعقوب آژند، ج ۱، نشر گسترده، تهران ۱۳۶۱، ص ۱۷۳.
- [۲] خامنه‌ای، حضرت آیه‌الله العظمی (دام‌ظله) سید علی، چهار کتاب اصلی علم رجال، ج ۱، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۶۹، ص ۱۷ و ۱۸.
- [۳] ابن‌الندیم، الفهرست، ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد، ج ۳، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۶، ص ۱۳۲.
- [۴] دینوری، ابوحنیفه، اخبار الطوال، ترجمه محمد مهدوی دامغانی، ج ۳، نشر نی، تهران، ۱۳۶۸، مقدمه، ص ۲۱.
- [۵] روزنتال، فرانتس، تاریخ تاریخنگاری در اسلام، ترجمه دکتر اسدالله آزاد، انتشارات آستان قدس، تهران، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۳۲۹.
- [۶] آیینه‌وند، دکتر صادق، علم تاریخ در اسلام، ج ۱، وزارت ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۶۴، ص ۷۳.
- [۷] ابن‌الندیم، الفهرست، همان، ص ۱۵۸.
- [۸] النجاشی، الاسدی الکوفی، الرجال، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه، ص ۱۴۰۷ هـ، روایت شماره ۱۱۶۶، ص ۴۳۴.

- [۹] ابن الندیم، الفهرست، همان، ص ۱۵۴.]
- [۱۰] آینه‌وند، صادق، پژوهشهایی در تاریخ و ادب، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۲، ص ۵۶ - ۵۳.
- [۱۱] ابن الندیم، الفهرست، همان، ص ۷، ص ۲۳۰.
- [۱۲] دانشنامه ایران و اسلام، نگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۲۵۳۶، ج ۷، ص ۹۷۷.
- [۱۳] ابن الندیم، الفهرست، ص ۱۸۹.
- [۱۴] مشایخ فریدنی، دکتر محمد حسین، «الآغانی دائرة المعارف شعر و موسیقی»، کیهان فرهنگی، سال چهارم، بهمن ۱۳۶۶، شماره ۱۱، ص ۳۸ - ۳۶. و همچنین: ر. ک: الآغانی، ابوالفرج اصفهانی، با شرح الاستاد عبدالله علی مهنا و الاستاد سمیر جابر، دارالفکر، الطبعة الاولى، ۱۴۰۷ هـ / ۱۹۸۶ م.
- [۱۵] مشایخ فریدتی، همان، ص ۳۶.
- [۱۶] طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲، ج ۷، ص ۲۹۳۸ - ۲۹۳۲. و همچنین: اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، کتابفروشی صدوق، تهران، ۱۳۵۰، ص ۹۳ به بعد. و نیز: شیخ مفید، الارشاد، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، انتشارات علمیه اسلامی، تهران ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۴۶ - ۴.
- [۱۷] دینوری، ابوحنیفه، اخبار الطوال، همان، ص ۲۸۲.
- [۱۸] دینوری، اخبار الطوال، همان، ص ۲۸۲، به بعد و شیخ مفید ره، الارشاد، همان ج ۲، ص ۵۲ - ۵۲. و همچنین: یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۳، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۱۷۸ به بعد.
- [۱۹] ابن اعثم، الفتوح، ترجمه مستوفی هروی، مصحح غلامرضا مجد طباطبایی، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ج ۱، تهران، ۱۳۷۲، ص ۲۸۸.
- [۲۰] دینوری، اخبار الطوال، همان، ص ۲۸۸.
- [۲۱] ر. ک. اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، همان، ص ۱۰۳، و نیز مفید ره، الارشاد، همان، ج ۲، ص ۵۲ به بعد.
- [۲۲] طبری، تاریخ طبری، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۲۹۹۱ و ۲۹۹۲ و نیز ر. ک. شیخ مفید ره، الارشاد، همان، ج ۲، ص ۸۱ و ۸۲.
- [۲۳] ر. ک. شهیدی، دکتر سید جعفر، قیام امام حسین (ع)، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ج ۱۰، تهران ۱۳۶۵، ص ۱۵۳.
- [۲۴] طبری، تاریخ طبری، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۳۰۲۹ و نیز شیخ مفید ره، الارشاد، همان، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.
- [۲۵] طبری، تاریخ طبری، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۳۰۱۰ - ۳۰۰۸ و نیز بلاذری، انساب الاشراف، با تحقیق و تعلیق الشیخ محمدباقر المحمودی، دار التعاریف المطبوعات، بیروت - لبنان، الطبعة الاولى ۱۹۷۷ م / ۱۳۹۷ هـ، المجلد الثاني، ص ۱۸۲ و ۱۸۳. و همچنین: ابن قتیبه دینوری، الامامة و السياسة، منشورات شریف الرضی، قم، ۱۳۶۲، المجلد الثاني، ج ۲، ص ۴.
- [۲۶] مفید ره، الارشاد، همان، ج ۲، ص ۸۹.
- [۲۷] ابن اعثم، الفتوح، ترجمه مستوفی هروی، ص ۸۹۰ و همچنین شیخ مفید ره، الارشاد، همان، ج ۲، ص ۸۷.
- [۲۸] طبری، تاریخ طبری، همان، ج ۷، ص ۲۹۹۱، تاریخ الطبری، المجلد الثالث، ص ۳۰۶، و همچنین: مفید ره، الارشاد، همان، ج ۲، ص ۸۰ و ۸۱.
- [۲۹] طبری، تاریخ طبری، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۳۰۰۳ - ۳۰۰۱ و همچنین: اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، همان ۷ ص ۱۱۲ و نیز درباره سخنان بریر به عمر سعد مراجعه شود به: ابن اعثم، الفتوح، ترجمه مستوفی هروی، ص ۸۹۸.
- [۳۰] اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، همان، ص ۱۱۵ و مفید ره، الارشاد، همان، ج ۲، ص ۹۰ و ۹۱.

- [۳۱] زین عاملی، محمد حسین، شیعه در تاریخ، ترجمه محمدرضا عطایی، ج ۱، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، آستان قدس رضوی، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۶۷.
- [۳۲] الطبری، تاریخ الامم و الملوك، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان، الطبعة الثانية، ۱۴۰۸ ه / ۱۹۸۸ م، المجلد الثالث، ص ۳۱۲.
- [۳۳] طبری، تاریخ طبری، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۳۰۶۳ و همچنین: بلاذری، انساب الاشراف، همان، ج ۲، ص ۲۰۵.
- [۳۴] طبری، همان، ج ۷، ص ۳۰۶۴، و نیز: مفید ره، الارشاد، همان، ج ۲، ص ۱۱۸.
- [۳۵] همان، ص ۳۰۶۶ و نیز: الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۹، به بعد و نیز: بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الرابع، القسم الثاني، ص ۲۰۷ و ۲۰۸ و: نجمی، محمد صادق، سیری در صحیحین (مسلم و بخاری)، قم ۱۳۵۹، ص ۳۲۷ به نقل از: صحیح بخاری، ج ۵، کتاب الفضائل باب مناقب الحسن (ع) و الحسين (ع).
- [۳۶] طبری، همان، ج ۷، ص ۲۹۷۵ و ۳۰۷۹ و نیز: بلاذری، انساب الاشراف، همان، ص ۲۱۷ - ۲۱۳.
- [۳۷] یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه آیتی، ج ۲، ص ۱۸۲.
- [۳۸] طبری، همان، ج ۷، ص ۳۰۷۰ و ۳۰۷۱ و متن عربی همین کتاب، ج ۳، ص ۳۳۸.
- [۳۹] بلاذری، انساب الاشراف، همان، قسم الثاني، ص ۲۲۶ و ۲۲۷.
- [۴۰] دینوری، اخبار الطوال، همان، ص ۳۰۶.
- [۴۱] الدینوری، ابن قتیبه، عیون الاخبار، شرحه و ضبطه الدكتور یوسف علی طویل، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان، الطبعة الاولى ۱۴۰۶ ه / ۱۹۸۶ م، المجلد الاول، ص ۲۶۰ و همچنین: ابن اعثم، الفتوح، همان، (با کمی تغییر نسبت به قتیبه)، ص ۸۲۱.
- [۴۲] دینوری، اخبار الطوال، همان، ص ۲۹۰ و نیز ر. ک: مفید ره، الارشاد، همان، ج ۲، ص ۶۷ و ۶۸.
- [۴۳] اصفهانی، ابوالفرج، الاغانی، همان، الجزء السادس، ص ۳۵۶.
- [۴۴] ابن اعثم، الفتوح، همان، ص ۸۳۳ و همچنین: قلعبی، دکتر عبدالعطی امین، خاندان وحی در احادیث اهل سنت، ترجمه دکتر صادق آیینوند، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲، ص ۸۲ به نقل از الاوسط طیرانی و مجمع الزوائد هیشمی.
- [۴۵] الطوسی، شیخ الطائفة الامامیه ابی جعفر محمد بن الحسن بن علی، رجال الکشی (اختیار معرفة الرجال)، تحقیق و تصحیح حسن المصطفوی، دانشگاه مشهد ۱۳۴۸، ص ۵۰ و ۵۱، و همچنین: الدینوری، ابن قتیبه، الامامة و السياسة، همان، ج ۱، ص ۱۹۵ و ۱۹۶ و نیز، ابن اعثم، همان، ص ۸۳۰.
- [۴۶] ابن اعثم، همان، ص ۸۲۲.
- [۴۷] مفید (ره)، الارشاد، همان، ج ۲، ص ۱۲۵.
- [۴۸] دینوری، اخبار الطوال، همان، ص ۳۰۷.
- [۴۹] طبری، تاریخ طبری، همان، ج ۷، ص ۳۰۷۷ و ۳۰۷۹.
- [۵۰] همان، ج ۷، ص ۳۰۷۹.
- [۵۱] مفید (ره)، الارشاد، همان، ج ۲، ص ۱۲۵.
- [۵۲] همان، ص ۱۲۶.
- [۵۳] طبری، تاریخ طبری، همان، ج ۷، ص ۳۰۸۲.

جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتبع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتبع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

